



چالش‌های نظام جهانی چند قطبی در دوران پسا وستفالیایی

یوسف یعقوبی منفرد^۱، رحمان نجفی سیار^۲

چکیده

با فروپاشی شوروی زمینه برای شکل‌گیری ساختاری جدید که امروزه شاهد آن هستیم فراهم آمد. مهمترین مولفه‌ی نظام حال حاضر، توزیع نابرابر قدرت قدرت است. در مقاله‌ی حاضر تلاش می‌شود به تبیین چالش‌های نظام جهانی چند قطبی در دوران پساوستفالیای پرداخته شود. بر این اساس، سوال محوری مقاله این گونه مطرح شده است که نظام جهانی چند قطبی در دوران پساوستفالیای با چه چالش‌هایی مواجه بوده است؟ که این فرضیه مطرح شده است که نظام جهانی چند قطبی در دوران پسا وستفالیای با چالش‌هایی در ابعاد مختلف امنیتی، اقتصادی و زیست محیطی مواجه بوده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ساختار نظام بین الملل کنونی نتیجه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظم دو قطبی است. مهم‌ترین ویژگی این نظام توزیع نابرابر قدرت است. این ساختار که از آن به عنوان نظم تک قطبی یاد می‌شود، رقابت بین بازیگران اصلی نظام بین الملل را برای پرکردن شکاف قدرت افزایش داده است. به عقیده برخی افراد، این درگیری‌ها می‌تواند زمینه‌ساز انتقال نظام بین الملل تک قطبی به نظام چند قطبی را فراهم کند. با این حال، این نظام چند قطبی با چالش‌هایی در ابعاد امنیتی، اقتصادی، و زیست محیطی مواجه شود. نوع روش تحقیق توصیفی- تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: نظام جهانی چند قطبی، نظام جهانی تک قطبی، دوران پساوستفالیای، نظام

بین الملل

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران؛ و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران.

۲. استادیار روابط بین الملل، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران.



۱. مقدمه

مفهوم نظام جهانی چند قطبی پس از پایان جنگ سرد و ظهور قدرت های نوظهور مانند چین و هند، به یک موضوع مهم در مباحث حوزه روابط بین الملل بدل شده است. این نظام جهانی جدید که پس از دوره وستفالیایی قرن هفدهم شکل گرفته، با چالش های متعددی مواجهه است. نظام چندقطبی در عین حالی که نظامی دموکراتیک در نظام بین الملل محسوب می شود و از این جهت دارای لایه بیرونی جذاب تر است، اما در درون خود با توجه به فقدان یک نظام آمرانه و دارای ضمانت اجرا در حقوق بین الملل، نظام بین المللی در عرصه واقعیت های موجود امکان ایجاد همگرایی های متفاوت و شکننده و در نهایت تشکیل یک همگرایی دو قطبی را می تواند شکل دهد که پیش از جنگ جهانی اول و دوم تجربه شد. این تجربه تا حدودی در حافظه تاریخی نظریه پردازان مخالف چند قطبی شدن وجود دارد. لذا این امر پذیرفته شده است که یا باید سازمان ها و نهادهای بین المللی فرادستی وجود داشته باشند که در ضمن داشتن مشروعیت، ضمانت مدیریت احزاب قدرت را داشته باشند یا در درون قطب های متفاوت قدرت یک مسئول یا یک رفرنس عملیاتی و پاسخگو از این جهت وجود داشته باشد.

در این مقدمه، ابتدا به تشریح مفهوم نظام چند قطبی و ویژگی های آن خواهیم پرداخت. سپس چالش های اصلی این نظام جهانی جدید را بررسی می کنیم. از جمله این چالش ها می توان به مسائلی مانند رقابت قدرت های بزرگ، تنش های ژئوپلیتیکی، موضوعات امنیتی فراسرزمینی، مسائل اقتصادی و تجاری، و چالش های نوظهور مانند تغییرات آب و هوایی اشاره کرد.

۱.۱. مفهوم نظام جهانی چند قطبی و ویژگی های آن

نظام جهانی چندقطبی را می توان به عنوان یک سیستم بین المللی تعریف کرد که شامل سه یا بیشتر قدرت قابل توجه است؛ با داشتن توانایی های وسیع که به مراتب بیشتر از کشورهای کوچک تر است، اما هیچ کس نمی تواند بر دیگران غلبه کند (Kovač, 2012: 47). چندقطبی بودن قدرت نیز زمانی رخ می دهد که بیش از دو بازیگر تقریباً از توان نسبی مساوی برخوردارند؛ همانند دوره هایی که در طول جنگ های اول و دوم جهانی حاکم بود.

در نظام چند قطبی، چندین قدرت بزرگ وجود دارند که هریک توانایی‌های خاص خود را دارند و در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی با یکدیگر رقابت می‌کنند. این قدرت‌های بزرگ می‌توانند کشورهایی مانند آمریکا، چین، روسیه، اتحادیه اروپا و احتمالاً هند باشند. این نظام جهانی چند قطبی، پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی شکل گرفته است. در این شرایط، رقابت و تعامل میان قدرت‌های بزرگ برای تثبیت و افزایش نفوذ خود در عرصه بین‌المللی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

با ایجاد فضای چندقطبی در نظام بین‌الملل در بستر فقدان قواعد آمرانه دارای ضمانت اجرایی مطلوب، زمینه‌های تزاخم بین قدرت‌ها افزایش پیدا می‌کند و نظم موجود بین‌المللی نیز دچار مخاطرات قابل تأملی می‌شود. لذا بعضی از نظریه‌پردازان چندان با دیدگاه‌های تشکیل نظام چند قطبی موافق نیستند (مطهرنیا، ۱۳۹۶: ۴۱).

بنابراین می‌توان گفت، نظام جهانی چند قطبی زمانی شکل می‌گیرد که قطب‌های مختلف قدرت در مناطق مختلف جهان استقرار می‌یابند. این قدرت‌ها باید با یکدیگر توازن داشته باشند و یکی نتواند بر دیگری خواسته‌های خود را تحمیل کند. لذا امروزه با ظهور قدرت‌های جدید (چین، هند و...) در کنار قدرت‌های دیگر (روسیه، اتحادیه اروپا و ژاپن) و افزایش توان تعامل و چانه‌زنی آنها در نظام بین‌الملل و مسائل جهانی، این امر استنباط می‌شود که نظام بین‌الملل کنونی نیز در وضعیت چندقطبی قرار دارد. در این خصوص فرید زکریا استدلال می‌کند که ما اکنون در حال ورود به جهان چندقطبی هستیم. زکریا از قدرت‌های سوم و نوظهوری (ظهور دیگران) سخن می‌راند که با بازارهای خارج از غرب به کنشگری در نظام بین‌الملل می‌پردازند. وی چنین استنباط می‌کند که تغییر قدرت سوم بزرگ از «ظهور بقیه» نشأت می‌گیرد (مافی مقدم، ۱۳۹۶: ۹۱). البته هاس معتقد است با این که امروزه قدرت‌های متعددی همچون دوران چندقطبی کلاسیک در سیستم قرار دارند، اما تفاوت‌هایی وجود دارد؛ امروزه مراکز قدرت بیشتری وجود دارد و تعداد کمی از کشورها وجود دارد که دولت-ملت نباشند. علاوه بر این، یکی از ویژگی‌های اصلی سیستم بین‌المللی معاصر این است که دولت‌ها انحصار قدرت را از دست داده‌اند و سازمان‌های



منطقه‌ای و جهانی، از جانب شبه‌نظامیان و از سوی دیگر، سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌ها انحصار قدرت را در نظام جهانی به چالش کشیدند (Kovač, 2012: 42).

شایان توجه است که نباید «چندقطبی» را با «چندجانبه گرایی»، یکی دانست. به تعبیری، به کار بردن اصطلاح چندقطبی شدن برای نظام بین الملل کنونی که کنشگرانی چون بریکس و شانگهای در تلاشند قدرت خود را افزایش دهند و توازن با ابرقدرت آمریکا ایجاد نمایند، شاید کمی تردیدبرانگیز باشد، زیرا افزایش قدرت چین، بیشتر در ابعاد اقتصادی با آمریکا تقابل می‌کند و یا روسیه در بعد هسته‌ای می‌تواند بازدارندگی با آمریکا را اعمال نماید؛ اما قدرت همه‌جانبه آمریکا در نظام پیچیده و چند بعدی، امکان ایجاد نظام چندقطبی را نمی‌دهد، بلکه سیستم به سمت چندجانبه گرایی حرکت می‌کند. شایان ذکر است، اتخاذ رویکرد چندجانبه گرایی و یا حتی یکجانبه گرایی از سوی کنشگران بیشتر مرتبط با استراتژی سیاسی است که کنشگران در نظام جهانی بر اساس تصمیم سیاسی داخلی اتخاذ می‌کنند، در حالی که قطبیت بیشتر از توزیع قدرت بین کنشگران نشأت گرفته و در حقیقت وابسته به ماهیت ساختار و الزامات تصویر سوم در روابط بین الملل است و ترکیب دو مفهوم، چهار امکان را در سیستم به ذهن متبادر می‌کند: تک قطبی یک‌جانبه، چندقطبی یک‌جانبه، تک قطبی چندجانبه و چندقطبی چندجانبه (Kovač, 2012:42).

۱.۲. ویژگی‌های نظام جهانی پسا وستفالیایی

به طور کلی می‌توان نظام جهانی را دارای ویژگی‌های زیر دانست:

۱. تضعیف نقش و حاکمیت دولت-ملت: در این نظام، دولت-ملت دیگر تنها بازیگر اصلی عرصه بین‌المللی نیست و با ظهور بازیگران فرامرزی و جهانی شدن، حاکمیت آنها محدود شده است.

۲. پیچیدگی و چندوجهی بودن مسائل: مسائل و چالش‌های جهانی در این نظام بسیار پیچیده و چندبعدی هستند و نمی‌توانند به صورت یک بعدی حل و فصل شوند.

۳. افزایش نقش بازیگران غیردولتی: سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، NGOها و افکار عمومی در این نظام نقش فزاینده‌ای پیدا کرده‌اند.

۴. شکل‌گیری ساختار چندسطحی و چندلایه: در این نظام، تعامل و تصمیم‌گیری‌ها در سطوح مختلف محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی صورت می‌گیرد.

۵. افزایش پیوندهای فرامرزی و جهانی شدن: جریان کالاها، سرمایه، افراد و اطلاعات در این نظام فرامرزی و جهانی شده است.

۲. چالش‌های نظام جهانی چند قطبی

نظام جهانی چند قطبی با چالش‌های بسیاری است. اگر بخواهیم مهمترین این تهدیدها را مورد بررسی قرار دهیم می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

۲.۱. رقابت قدرت‌های بزرگ

شکل‌گیری تحولات شگرف در طی دهه‌های ۱۹۸۰ به بعد باعث شده است که جامعه بین‌الملل همانند اوایل قرن بیستم وضعیت تنزل‌یافته‌ای نداشته باشد و قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای در سیاست‌های خود آن را به مراتب مورد توجه قرار دهند. مهم‌ترین علل توجه عبارتند از: تشدید فرایند آگاهی عمومی در بین ملت‌ها و فشار به ساختارهای سیاسی برای عدم به کارگیری شیوه‌های غیرمسالمت‌آمیز، نیاز مبرم به وجود نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به ویژه در نوع غیررسمی و ظهور دستورالعمل‌ها و شیوه‌های جدید کسب منافع بر پایه نظم جامعه بین‌الملل. (حسنوند و اسفندیاری، ۱۳۹۷: ۴۶).

قدرت‌های بزرگ در زمان حاضر برای مشروعیت بخشیدن به نقش‌های خاص خود، در تلاش هستند شروط ذیل را رعایت کنند:

۱. قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند ابعاد کامل جایگاه ویژه خود را روشن سازند. مشخص کردن نقش حقوق و وظایف موجب برانگیختن دشمنی در نظام بین‌الملل می‌شود؛ نه حمایت.
۲. قدرت‌های بزرگ باید سعی کنند از اقدامات برهم‌زننده نظم خودداری کنند. جامعه بین‌الملل ممکن است نظمی را بپذیرد که عدالت کامل را محقق نسازد. وقتی قدرت‌های بزرگ، نظم [مذکور] را تضعیف کنند، مشروعیت موضع آن‌ها هم دچار فرسایش می‌شود.
۳. قدرت‌های بزرگ باید به درخواست‌های تغییر که در دنیا منعکس می‌شود، توجه کنند.



۴. در بخش هایی از دنیا که مواضع سیاسی قدرت های بزرگ به وسیله قدرت های درجه دوم محدود شود، قدرت های بزرگ ممکن است آن ها را جزء شرکای خود در اداره توازن منطقه ای به حساب آورند (بول، ۱۳۹۶: ۲۴۷).

هاس در خصوص نظام کنونی و رقابت قدرتها معتقد است، نظام شامل کنشگران بسیاری با اتکال بر قدرت های معنوی است. در نظر وی، ویژگی اصلی روابط بین الملل قرن بیست و یکم، تبدیل شدن به عدم قطعیت است. در این شرایط جهان تحت سلطه یک یا دو یا حتی چند دولت نیست، بلکه ده ها تن از بازیگران که دارای قدرت های مختلف هستند، اعمال قدرت می کنند. در مقایسه با چندقطبی - که شامل چند قطب متمایز یا غلظت قدرت است - نظام بین المللی غیرقطعی با مراکز متعدد با قدرت معنی دار شناخته می شود که می تواند شامل اشکال مختلفی از بازیگران غیردولتی باشد. (دهشیری، ۱۳۹۹: ۸۴-۸۳).

کنشگران تلاش دارند با بهره مندی از همین عدم قطعیت، موقعیت و قدرت خود را افزایش دهند که این امر رقابت آنها را تشدید می کند. از این وضعیت با عنوان سیستم در حال گذار و یا انتقالی نیز یاد می شود، زیرا از پس از پایان یافتن نظام دوقطبی در سیستم شکل گرفته است و تاکنون نیز ادامه دارد. در حقیقت، جهان پس از جنگ سرد، در یک دوران در حال گذار قرار گرفت که هنوز هم ادامه دارد. منظور از دوران گذار، مرحله ای موقتی است که طی آن یک نظام یا ساختار بین المللی از بین رفته و هنوز نظام و ساختار جدید جایگزین آن نگردیده است. این فرآیند زمان مشخصی نداشته، ولی بی انتها نیز نمی باشد و در نهایت ساختار جدیدی باید جایگزین آن گردد (محمدی، ۱۳۸۶: ۱۸).

در دوران گذار امکان تغییر مرز، ظهور بازیگران جدید، سقوط بازیگران قدیمی، فروپاشی نظم های داخلی، افزایش قدرت مادی و معنوی و... وجود دارد، زیرا در شرایطی که نظام ثابتی با قواعد تعیین شده بر روابط بین الملل حاکم نباشد و سیستم در مرحله «گسترش» قرار داشته باشد، هر بازیگری تلاش می کند قدرت و منافع خود را در سطوح و ابعاد مختلف ارتقا دهد. دوران گذار فعلی برخلاف قبلی در فاصله دو جنگ جهانی طولانی شده است، به گونه ای که از ۱۹۹۱ آغاز

شده و تاکنون ادامه دارد و البته این فرض وجود دارد که این روند طولانی‌تر هم خواهد شد. اهمیت این امر از آنجا ناشی می‌شود که بازیگران در این نظام با فرآیند طولانی و پیچیده‌ای از مسائل روبرو هستند و ایده پایان یافتن بحران‌ها به دلیل نبود قواعد و نظام ثابت و نوسانی بودن رفتار، اندیشه خامی بیش نیست. در این دوران، بازیگران نیازمند قدرت‌سازی برای ایجاد توازن نه تنها به صورت داخلی، بلکه به صورت توازن بیرونی در قالب اجماع‌سازی، شبکه‌سازی و گفتمان‌سازی در سطح منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و حتی بین‌المللی هستند و هیچ قدرتی به تنهایی نمی‌تواند خود را بر سیستم تحمیل کند. در ساختار حاکم بر دوران گذار همچون سیستم دو قطبی، سود نسبی تعیین‌کننده روند تعاملات است و هر گونه مذاکره و گفت‌وگویی نیز بر این امر استوار است. در سیستم انتقالی حاکم بر روابط بین‌الملل، همچنان فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی، تجاری و... تحت الشعاع منافع سیاسی بازیگران، به ویژه دولت‌های قدرتمند قرار دارد. این امر در روند تحریم اقتصادی کشورها از جمله کشور روسیه، ایران و کره شمالی به دلیل تضاد منافع سیاسی بازیگران، با وجود نهادها و رژیم‌ها مشهود است.

۲.۱.۱. ظهور قدرت‌های نوظهور و تحول در موازنه قوا

چالش‌هایی که در دنیای امروز با آن مواجهیم به راه حل‌های جدیدی نیاز دارد. بازیگران جدیدی به همان ساختار قدیمی افزوده شده‌اند. آسیا در حال به پا خاستن است. البته این فقط آسیا نیست که در حال پیشرفت است. فعالیت‌های اقتصادی و اعتماد به نفس سیاسی در آمریکای لاتین و حتی آفریقا رو به رشد است. بازیگران غیردولتی نیز روز به روز قدرتمندتر می‌شوند. رسانه‌های جدید از الجزیره گرفته تا العالم و کانالهای تلویزیونی مختلف در هندوستان به خوبی وقایع جاری را به تصویر کشیده‌اند. دو مشخصه‌ی دنیای جدید عبارتند از:

۱. تغییر موازنه جهان بینی‌ها- در حالی که آمریکا و اروپا فراز و نشیب‌های خاص خود را دارند، بقیه جهان در حال حرکت هستند و یک موازنه جدید ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ها، در حال شکل‌گیری است. ظهور قدرتهای جهانی و نوظهور دارای آثاری است که فراتر از تغییر در توزیع قدرت و منابع می‌باشد. حقیقت آن است که نظام بین‌الملل به طور فزاینده در حال تغییر و



ناهمگونی است و از این پس قدرتهای بزرگ نسبت به هم بسیار متفاوت خواهند شد. کنسرت جهان در حال ظهور، در برگیرنده بازیگرانی است که از سنت های تاریخی و فهم مسائل بین المللی و موقعیت های متفاوتی برخوردارند.

۲. حرکت به سوی نظام چندقطبی - نظام فعلی بین المللی که «تک-چندقطبی» نامیده می شود و در آن آمریکا برتری داشته و از نفوذ کافی برای بسیج و رهبری اقدامات دسته جمعی برخوردار است، به سوی نظام چندقطبی در حرکت است. بحران مالی و اقتصادی جاری این گذار را تسریع می کند. هیچ قدرت بزرگی به تنهایی نفوذ کامل بر نظام بین الملل ندارد. (فرزین نیا، ۱۳۸۹: ۴۱۳-۴۱۲).

به طور کلی، با ظهور قدرتهای نوظهور، نظام بین الملل دستخوش تغییرات عمده ای شد. روشن نبودن نوع و ماهیت بازیگری دو گروه بندی قدرت های سنتی و نوظهور در دوره انتقالی نظام بین الملل، سبب شده است تا موازنه قدرت بین دو طیف قدرت در جهان، تا آینده قابل پیش بینی نامتوازن باشد؛ اما هردو گروه بندی با رقابت فشرده با یکدیگر، به مدیریت روابط خارجی خود در شرایط ابهام پرداخته اند. به نظر می رسد قدرت های نوظهور، با تداوم رشد اقتصادی، حوزه نفوذ و قدرت چانه زنی و تصمیم سازی و بازیگری خود در نظام بین الملل را افزایش داده و به تدریج به مرکزی اثرگذار در سیاست و اقتصاد بین الملل تبدیل می شوند. (سلیمانپور و مولایی، ۱۳۹۲: ۱۰).

از این رو، اگرچه قدرت یابی قدرت های نوظهور به گسست بنیادی در نظام بین الملل موجود منجر نشده است، اما تردیدی نیست که منافع و جهان بینی های متفاوت بازیگران غیرغربی در مقام مولفه جدید محیط بین المللی، می تواند تغییراتی را در آرایش و سرشت سیاست جهانی پدید آورد. تحركات بین المللی قدرت های مزبور، گویای این واقعیت است که اعضای این گروه بندی متناسب با شرایط نظام بین الملل و موقعیت خود در آن، از طیفی از گزینه ها یعنی از همگرایی تا واگرایی پیروی می نمایند؛ اما هویت بین المللی و سمت و سوی آینده آنها در چگونگی شکل دهی به نظم بین المللی نقش آفرین خواهد بود.

چند گزاره مهم از نظریه دوران مورد تأکید است:

۱. قدرت هر کشور تابع توانمندی‌های آن کشور است. پس قدرت هر کشور در نتیجه افزایش یا کاهش توانمندی‌های آن کشور می‌تواند افزایش یا کاهش یابد.
 ۲. قدرت هر بازیگر امری نسبی است و در مقایسه با قدرت سایر بازیگران می‌تواند مورد محاسبه قرار گیرد. به عنوان مثال، رشد منحنی قدرت یک بازیگر می‌تواند با نزول منحنی قدرت بازیگر دیگر همراه گردد.
 ۳. افزایش قدرت هر بازیگر، به افزایش نقش آن بازیگر منجر می‌شود. به عبارت دیگر، جایگاه و نقش یک بازیگر در نظام بین‌الملل تابع قدرت و توانایی آن بازیگر است.
 ۴. زمانی که قدرت یک بازیگر بر بازیگر دیگر فزونی گیرد و بازیگر نوظهور متقاضی افزایش نقش خود در صحنه بین‌المللی گردد، مرحله حساس یا نقطه عطفی در نظام بین‌الملل اتفاق می‌افتد که می‌تواند به دگرگونی در ساختار نظام بین‌الملل منجر شود.
 ۵. رفتار قدرت چالش شده (اصلی) در مقابل دعوی قدرت نوظهور (چالشگر) به سه شکل متجلی می‌گردد؛ استفاده از قدرت نظامی به شکل یک اقدام پیشگیرانه علیه کشور چالشگر، ایجاد ائتلاف گسترده به منظور تعدیل قدرت بازیگر جدید در صورتی که به تنهایی قادر به مهار قدرت جدید نباشد، پذیرش جایگاه قدرت نوظهور و مشارکت آن در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی (فرزین‌نیا، ۱۳۸۹: ۴۲۰).
- به نظر می‌رسد طی چند دهه آتی، فرایند انتقال و یا جابجایی قدرت از مهم‌ترین شاخصه‌های سیاست جهانی و از عوامل تعیین‌کننده در روابط قدرت‌های سنتی و قدرت‌های نوظهور خواهد بود. وانگهی نقش و جایگاه پیشین قدرت‌های سنتی در سایه این چرخش قرار گرفته و آنها دیگر از موقعیت بلامنازعی در عرصه نظام بین‌الملل برخوردار نخواهند بود؛ زیرا در صورت تداوم روندهای کلان جاری، قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور می‌تواند با مساعدت به بازتوزیع قدرت و کاهش سهم نسبی قدرت‌های سنتی از قدرت جهانی، زمینه توجه بیشتر به دیدگاه‌های قدرت‌های در حال شدن را فراهم آورد. به همین سبب منظره جاری پیرامون جابجایی قدرت در نظام



بین الملل هم عمدتاً در چهارچوب این پرسش صورت می‌پذیرد که آیا قدرت‌های نوظهور به انطباق با نظام بین الملل پرداخته و با آن همگرا خواهند شد و یا به واگرایی گرایش یافته و نظم موجود را به چالش خواهند کشاند؟ پیش‌بینی‌ها و گمانه‌زنی‌های مختلفی در این زمینه صورت گرفته است. دو سنت نظری غالب روابط بین الملل یعنی سنت‌های لیبرالی و رئالیستی، از دو چشم‌انداز متفاوت درباره این موضوع جانبداری نموده‌اند. لیبرال‌ها از انطباق و همگرایی قدرت‌های نوظهور و رئالیست‌ها از واگرایی و چالشگری آنها با نظام بین الملل سخن رانده‌اند. با این همه، طیف دیگری نیز به طرح امکان اتخاذ گزینه سوم از سوی قدرت‌های نوظهور یعنی شکل‌دهی به نظام بین الملل موازی از سوی این قدرت‌ها، در فراسوی منازعه و یا همسویی با نظم موجود مهم‌ترین وجه مشترک قدرت‌های نوظهور، نگاه تجدیدنظرطلبانه نسبی همه آنها به توزیع قدرت، نفوذ و نقش و آرایش حاکم بر نظام بین الملل است؛ زیرا اعضای این گروه‌بندی هریک به میزانی و با دیدگاهی از وضع موجود نظام بین الملل و شیوه توزیع نقش و نفوذ و قدرت در آن ناخرسند می‌نمایند و در این رهگذر، با برخی نوسانات به ایفای نقشی متناسب با وزنه اقتصادی و نفوذ ژئوپولیتیکی خود می‌اندیشند. این امر، اقبال به بازنگری نظم اقتصادی جهان را در پی داشته است. جانبداری از چندجانبه‌گرایی، اصلاح نهادهای اقتصادی بین‌المللی به منظور افزایش سهم و آراء قدرت‌های نوظهور در نهادهای اقتصادی و مشارکت در مدیریت و حکمرانی جهانی از نمادهای عینی فراخوان بین‌المللی این قدرت‌ها در مرحله فعلی است. طرح مضامینی مانند بازتوزیع قدرت جهانی و ارتقاء همکاری جنوب - جنوب، نمایانگر نقدهای هنجاری این قدرت‌ها بر نظم موجود است.

با این همه، کشورهای مزبور تنها در سویه‌ای از قدرت با یکدیگر شباهت دارند. هند، برزیل و آفریقای جنوبی در قیاس با چین و روسیه که قدرت‌های هسته‌ای و عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل می‌باشند، هنوز قدرت‌های نامستقر در نظم بین‌المللی محسوب شده و در حاشیه جهان غرب به سر می‌برند و میان دو گزینه تجدیدنظرطلبی و حفظ وضع موجود، در نوسان هستند. از این رو، اگرچه کارنامه تحرکات بین‌المللی بریکس گویای این نکته است که اعضای این گروه‌بندی

متناسب با شرایط نظام بین‌الملل و موقعیت خود در آن، از طیفی از گزینه‌ها یعنی از همگرایی تا واگرایی پیروی نموده‌اند، اما نوع سمت‌گیری آینده آنها در شکل‌دهی به نظم بین‌المللی و تداوم وضع موجود و یا جابجایی بنیادی قدرت‌ها نقش‌آفرین خواهد بود.

۲.۱.۲. تنش‌ها و تعارضات میان قدرت‌های بزرگ

هائیتینگتون پیش‌بینی کرد که نظام سده بیست و یکم به یک نظام چند قطبی تبدیل شود، و اینکه احتمال بقای یک نظام تک قطبی با یک ابرقدرت در صدر آن کمتر شود. وی به نقل از برژنسکی می‌نویسد که «ایالات متحده نخستین، آخرین و تنها ابرقدرت جهانی خواهد بود. در پایان سده بیستم، وی نظام بین‌المللی را ترکیبی از نظام تک-چند قطبی متشکل از یک ابرقدرت و چند قدرت بزرگ توصیف می‌کند، که در آن حل و فصل مسائل مهم جهانی مستلزم وارد عمل شدن تک-ابر قدرت است اما نه به تنهایی بلکه همیشه با کمک گروهی قدرت‌های بزرگ». به باور وی، امریکا تنها کشوری است که در تمام حوزه‌های قدرت دارای برتری و توانایی پیشبرد منافع خود در هر نقطه‌ای از جهان است. در سطح دوم، قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای حضور دارند که فقط قادر به گسترش نفوذ در مناطقی خاص و نه در کل جهان هستند، و منافع آنها اغلب با سایر کشورهای قدرتمند منطقه‌ای در تعارض است به دلیل این که موازنه تهدید به جای موازنه قدرت انجام شد، امریکا توانست اتحاد غرب را علیه شوروی که جمعیت و درآمد ملی بیشتری داشت، حفظ کند. (لطفیان و فقیه، ۱۴۰۰: ۸۲۶-۸۲۵).

در آخرین ارزیابی وزارت امنیت داخلی آمریکا، هفت تهدید امنیت بزرگ برای جامعه این کشور عبارت بودند از: ۱. تهدید سایبری شامل تلاش مستمر روسیه برای آسیب رساندن به نظام انتخاباتی و افکار عمومی آمریکا؛ و از ایران و چین نیز به دلیل ایجاد تهدید در فضای سایبری نام برده شد؛ ۲. فعالیت بیگانگان برای نفوذ در داخل آمریکا؛ ۳. تهدیدهایی برای امنیت اقتصادی ایالات متحده؛ ۴. تهدید تروریستی؛ ۵. تهدیدهای سازمان‌های جنایی فراملی؛ ۶. مهاجرت غیرقانونی؛ ۷. بلایای طبیعی. دو تهدید سبب نگرانی بیشتر نهادهای امنیتی بوده‌اند: نخست، مبارزه با تروریسم و برخورد با سازمان‌های تروریستی خارجی که هنوز مصمم به حمله‌های درون مرزی یا



برون مرزی به منافع امریکا هستند. دوم، حفظ امنیت تجاری و اقتصادی در برابر اقدامات تهدید کننده بازیگران دولتی در دوران تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ. به طور ویژه، بر تهدید مستقیم و غیرمستقیم چین به عنوان رقیب استراتژیک بلندمدت برای امریکا تأکید شده است، و از اهداف و سیاست‌های چین برای به چالش کشیدن جایگاه امریکا به عنوان رهبر جهانی و قدرت برتر اقتصادی جهان یاد شده است. این نهاد وظیفه دارد برای کاهش تهدیدهای چین شامل آسیب رساندن به اقتصاد ایالات متحده با سرقت مالکیت معنوی، تولید و توزیع کالاهای تقلبی، و شیوه‌های تجارت ناعادلانه اقداماتی انجام دهد.

تنش و تعارضات میان قدرتهای بزرگی چون آمریکا، روسیه، چین و... می‌تواند در موضوعات مختلفی از قبیل اقتصادی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی، زیست محیطی و... رخ دهد. بر این اساس، آنها در تلاش اند با راهکارهایی از قبیل اتحادسازی و استفاده از دیپلماسی تنش‌ها و تعارضات موجود را به حداقل برسانند.

۲.۲. چالش‌های امنیتی

۲.۲.۱. تهدیدات امنیتی فراسرزمینی

با توجه به مناقشه برانگیز بودن امنیت در میان محققان اجماع کمی حول آن وجود دارد. در ابتدا امنیت در گرو نبود تهدیدات قابل حصول بود اما رفته رفته فقدان تهدید، خود در گرو کسب قدرت و توانایی تلقی شد و به شکل‌گیری مفهوم امنیت ملی و مفهوم منافع ملی اعتباری خاص بخشید و همین امر زمینه را برای تقویت رقابت، منازعه و حتی تبعیت به عنوان منطق کنش‌های امنیتی هموار ساخت. در واقع اگر در گذشته رابطه میان بازیگران صرفاً براساس جنگ تعریف می‌شد اما در گفتمان امنیت بین‌المللی در کنار جنگ و نزاع، رقابت، سلطه، همکاری و همگرایی نیز در کانون معادلات امنیتی قرار گرفت. (خلیلی، ۱۳۸۳: ۲۰).

در پی ناتوانی پردازش تمامی ابعاد امنیت بوسیله مفهوم امنیت ملی و ناکارآمدی استراتژی امنیت ملی برای تامین امنیت کشورها آن‌هم بدون توجه به امنیت سایر کشورها بویژه تحت شرایط بازدارندگی هسته‌ای که امنیت یک کشور عمدتاً در گرو امنیت کشورهای دیگر بود؛ مفهوم امنیت

فراسرزمینی مطرح گردید. به عبارت دیگر در شرایط جنگ سرد حتی شکل تعدیل شده امنیت ملی نیز نمی‌توانست جلوی یک فاجعه هسته‌ای را بگیرد. لذا تأکیدها به جای پارادایم امنیت ملی بر پارادایم امنیت فراسرزمینی قرار گرفت. (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

بر این اساس، در پی ناتوانی تئوری‌های روابط بین‌الملل به ویژه تئوری‌های امنیتی در پیش‌بینی تحولات منجر به فروپاشی نظام دوقطبی و ناکارآمدی مفاهیمی نظیر امنیت ملی و امنیت بین‌المللی، مفهوم امنیت جهانی به عنوان رویکرد جدید بررسی مسائل و موضوعات امنیتی مورد توجه محافل علمی و آکادمیک قرار گرفت. کارل یاسپرس در خصوص شرایط جدید بشر و امنیت جهانی در قرن بیست و یکم اینگونه می‌نویسد: ما در آستانه تحول بزرگ تاریخی قرار داریم. دیگر آن جایی وجود ندارد؛ جهان به هم نزدیک شده است. یک زمین واحد داریم. در این فضا تهدیدات و فرصت‌های تازه رویداد گرفته است. تمامی مسائل ضروری ما صبغه جهانی دارد. موقعیت فعلی ما، بشری و نه ملی است. در سالهای پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، توجه متفکران به ابعاد غیرنظامی امنیت مثل تروریسم، حقوق بشر، محیط زیست، دموکراسی، آموزش و پرورش، مسائل دولت‌سازی و ملت‌سازی، فقر اقتصادی، ازدیاد جمعیت، جنگ‌های داخلی به همراه مسائل سنتی یعنی خلع سلاح، کنترل تسلیحات بازدارندگی (بازدارندگی چند جانبه بعد از جنگ سرد) دفاعی افزایش یافت به‌طوری‌که پیشنهادهایی ناظر بر گسترده‌تر ساختن کانون توجه مطالعات امنیتی، از سوی محققان بسیاری همچون اولمان، بوزان، هافندورن، کولردزیچ و کگلی مطرح شده است. (امیری و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۵۲-۱۵۱).

از دهه ۱۹۸۰ با شکست تنش‌زدایی و حاکم شدن مرحله دوم جنگ سرد موجی جدید همراه با ایده وابستگی متقابل و برقراری رژیم‌های بین‌المللی آغاز شد. البته این موج نتوانست جایگزین موج اول یعنی بررسی امنیت در مفهوم مضیق گردد که این امر طبیعی بود؛ چون هنوز نظم حاکم، وستفالیایی و رهیافت غالب، واقع‌گرایی بود. ولی تا حدودی در بررسی‌های پیشین امنیت، تعدیل ایجاد شد و همکاری‌های بین‌دولت‌ها بر اساس مجموعه‌ای از اصول، رویه‌ها، قوانین و هنجارها مورد تأکید قرار گرفت. در واقع، این موج در صدد استفاده از تعبیر امنیت فرا سرزمینی به جای



امنیت ملی بود (بالدوین، ۱۳۸۶: ۴۹). زایش این موج احتمالاتی ارتباط با شیوع رهیافت نوواقعگرایی در مطالعه روابط بین‌المللی نبود. در این رهیافت، دولت-محوری رئالیسم حفظ شده ولی بر همکاری‌های بین دولت‌ها تأکید می‌شد و از طرفی، مفهوم امنیت به جای قدرت مطرح می‌شد که در بررسی‌های امنیت در این رهیافت بزرگ‌ترین تحول بود. بنابراین در این موج تغییر و تحول جزئی از مطالعه امنیت ملی به امنیت بین‌المللی را شاهدیم (ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۱۱۸).

بنابراین، امنیت فراسرزمینی حاکی از این است که امنیت یک کشور، پیوندی نزدیک با امنیت سایر دولت‌ها و دست‌کم با امنیت یک دولت دیگر دارد. دولت‌ها چنان در امور امنیتی خود به هم وابسته‌اند که اقدامات یکی به شدت بر امنیت دیگری تأثیر می‌گذارد. کوهن و نای این ساختار را به هم وابستگی پیچیده خوانده‌اند. فرض آنان این است که وقوف به آسیب‌پذیری متقابل، به شکل‌گیری الگوهای منظم و تحول تدریجی رژیم‌ها می‌انجامد.

از سوی دیگر باید اشاره داشت که جهانی شدن، عدم قطبیت را در دو روش اساسی تقویت می‌کند: اول، بسیاری از جریان‌های بین‌مرزی خارج از کنترل دولت‌ها و بدون دانش آنها هستند؛ دوم این جریان‌ها اغلب باعث تقویت ظرفیت بازیگران غیردولتی مانند شرکت‌های انرژی (که در حال افزایش قابل ملاحظه ثروت هستند)، تروریست‌ها (که از اینترنت برای استخدام و آموزش، سیستم بانکی بین‌المللی برای انتقال منابع و سیستم حمل و نقل جهانی برای حرکت مردم استفاده می‌کنند)، دولت‌های سرکش (که می‌توانند از بازار سیاه و خاکستری بهره‌برداری کنند) و... شده است (Kovač, 2012:73).

در پارادایم امنیت فراجهانی یا فراسرزمینی، افراد، سازمان-های غیردولتی، جنبش‌های اجتماعی و سرانجام جمعیت جهانی به عنوان کانون جهانی هویت‌ها، ترتیبات و مقررات اجتماعی نقش‌آفرین هستند. در این پارادایم اگر چه دولت‌ها نیز به عنوان یک بازیگر مورد توجه هستند ولی فضاها و سیاسی عمدتاً به محدوده انسانها و جمعیت‌ها راه می‌یابد. با عنایت به تعیین فرد به عنوان مرجع امنیت در رویکرد امنیت جهانی، طیفی متنوع از تهدیدات را می‌توان متصور شد که محور آنها فرد باشد. در این دیدگاه تهدیدهایی چون گرسنگی، بیماری، ناتوانی و همه دیگر انواع

مخاطرات، از ورشکستگی گرفته تا بیکاری جدی گرفته می‌شود. به هر حال امنیت جهانی مفهومی جامع و تجزیه‌ناپذیر است. به‌طوری که پطروس غالی دبیر کل وقت سازمان می‌گوید: آسیب در لایه اُزن، بیشتر از یک ارتش ستیزه‌جو، تهدید کننده انسانهاست. بیماری‌ها و خشکسالی همانند سلاح‌های جنگی ویران کننده هستند و تلاشهای سازمان ملل برای استقرار صلح، ثبات و امنیت باید شامل موضوعات فراسوی تهدیدات نظامی نیز باشد تا بتواند قیدوبندهای جنگ و منازعات را از مفهوم امنیت بین‌المللی حذف نماید. (برترتن، ۱۳۹۰: ۴)

۲.۲.۲. گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و تسلیحات

در عمل، خلع سلاح کشتار جمعی به دلیل آثار جبران‌ناپذیر ناشی از به‌کارگیری این سلاح‌ها، بیشتر مورد توجه و حمایت جامعه بین‌المللی و افکار عمومی است. توجیه‌پذیر نبودن تولید یا کاربرد سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی برای کشورها به‌صورت آشکار، عدم دسترسی همه دولت‌ها به این سلاح‌ها و آسیب‌پذیری اغلب دولت‌ها در قبال این نوع سلاح‌ها، موجب شده است که خارج کردن این قدرت انهدام بشر از دست تعداد معدودی از دولت‌ها، مورد توجه و حمایت قرار گیرد؛ به‌طوری که در وضعیت کنونی منع کاربرد این سلاح‌ها اغلب به‌منزله قاعده‌ای عرفی و فرامعهاده‌ای تلقی می‌شود. از این‌رو، اعمال اصول خلع سلاح بر این دسته از سلاح‌ها، کمتر مورد اختلاف است. (شریفی طراز کوهی و گودرزی رئوف، ۱۳۹۶: ۱۶۶).

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ابتدای دهه ۹۰ میلادی که به‌منزله پایان نظام تک قطبی و رقابت‌های ایدئولوژیک دوران جنگ سرد به‌شمار می‌رفت، نتایج مهمی در عرصه سیاست بین‌الملل به دنبال داشت که نزول قدرت شوروی از مرتبه ابرقدرتی به قدرتی متوسط و روبه افول به نام روسیه به موازات حفظ و بقای ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت به جا مانده از دوران جنگ سرد از مهم‌ترین آن‌ها محسوب می‌شود. در حالی که ایالات متحده در طی دهه ۹۰ میلادی در پرتو دکتترین نظم نوین جهانی رویای تحقق جهان آمریکایی را در سر می‌پروراند، فدراسیون روسیه با انبوهی از مشکلات سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی در دوران می‌گذراند بوریس یلتسین روزگار بسیار سختی را می‌گذراند که هیچ گونه شباهتی به دوران پراپهت تزارسم و



کمونیسم نداشت. دوران گذار فدراسیون روسیه بهترین فرصت را برای جهان غرب فراهم آورد تا بتواند با گسترش مرزهای سازمان سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپا و سازمان نظامی ناتو به اروپای شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز، منافع ژئوپلیتیک روسیه را در مناطق پیشین خود تحت فشار قرار دهد. (کالچی، ۱۳۸۸: ۲۰).

در دنیای امروز موشک به عنوان یکی از اهرم ها و ابزارهای مورد استفاده کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه محسوب می شود. کمسیون رامسفلد سه عامل اساسی را به عنوان عامل تهدید موشک بالستیک برشمرد:

- ۱- کشورهای در حال توسعه فناوری موشک، استانداردهای لازم برای دقت، سلامت و استانداردهای محیطی را رعایت نمی کنند در نتیجه برنامه موشکی آنها سریع تر رشد می یابد.
- ۲- کمک های خارجی و فروش اجزا و حتی موشک کامل همراه با کمک های فنی اساسی از سوی قدرتهای خارجی به پیشرفت برنامه موشکی این کشورها کمک می کند.
- ۳- مخفی کاری موجب گردید که جامعه اطلاعاتی نتواند سرعت پیشرفت موشکی این کشورها را به درستی پیش بینی کند (پورآخوندی و عباسی، ۱۳۹۶: ۱۵۸).

اشاعه موشک قواعد کارکردی امنیت بین الملل را مختل می سازد و پیشرفت های قدرتهای بزرگ در زمینه خلع سلاح خصوصاً خلع سلاح هسته ای را مختل می سازد و حتی انگیزه لازم برای عقب نشینی از معاهدات قبلی را نیز فراهم می آورد و شانس برای خلع سلاح را از بین می برد. زیرا پیامدهای احتمالی اشاعه موشک آن چنان زیاد است که بحث بیشتر برای شروع بررسی عدم قطعیت های ایجاد شده توسط موشک را ضروری می سازد. بر همین اساس، آمریکا در سال ۲۰۰۲ در دوران بوش پسر به بهانه برنامه موشکی ایران و کره شمالی اعلام کرد که از معاهده موشک های ضد بالستیک خارج می شود.

اشاعه موشک از دو منظر بر ثبات راهبردی تأثیر می گذارد. نخست آن که تعامل بین قدرت های برتر را پیچیده می سازد. بعد از جنگ سرد قدرتهای دیگر مانند چین و هند نیز توانستند به موشک های هسته ای قاره پیما دست یابند. این امر سبب گردید که ثبات راهبردی از حالت دو

ضلعی به حالت سه یا چهار ضلعی تبدیل گردد. در نتیجه، روابط راهبردی بین چین، روسیه، آمریکا و هند دیگر صرفاً از طریق سیاست‌های خود آنها با یکدیگر تعریف نمی‌شود بلکه نیازمند یک رویکرد کلان و جامع‌نگر است. این در حالی است برخی از اضلاع دوم این که سایر دولت‌ها را به اقدام مقابل وادار می‌سازد و آنها توانمندی موشکی خود را به منظور تلافی یا بازدارندگی افزایش می‌دهند. این تقویت یا از طریق خرید موشک‌های جدید یا بهبود عمده در توانمندی موشکی خود در زمینه سر جنگی، قابلیت اعتماد و دقت است. این امر مسابقه تسلیحاتی را بین کشورهای منطقه افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، بازیگران منطقه‌ای به منظور مقابله، شاید به سمت تاکید بیشتر بر دفاع موشکی و یا ائتلاف با قدرت خارجی به منظور بازدارندگی گسترده یا تضمین‌های امنیتی بروند. این امر مسئله اشاعه را بدتر می‌سازد.

رابطه بین موشک و سلاح کشتار جمعی دارای دو بعد است: نخست تملک سلاح‌های کشتار جمعی و دیگری تملک سامانه‌های پرتاب آنها. همواره این نگرش وجود داشت که کشورهای دارای سلاح کشتار جمعی برای پرتاب این سلاح‌ها نیازمند موشک‌های بالستیک می‌باشند. از سوی دیگر، موشک‌های بالستیک غیر دقیق تنها با قابلیت حمل سلاح کشتار جمعی ارزش بالایی دارند. از این رو، این فرض وجود دارد که هر کجا موشک یا سلاح کشتار جمعی وجود داشته باشد دیر یا زود دیگری پیدا خواهد شد. این فرض مبتنی بر رابطه قوی بین اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و اشاعه موشک است. چرا که در بسیاری از کشورها مانند عراق، هند و پاکستان برنامه موشکی تحت کنترل نهادها و افرادی قرار دارد که برنامه هسته‌ای را کنترل می‌کند. از این رو به محض این که این کشورها به توانمندی ساخت موشک دست یافتند پس از آن، به سمت سلاح‌های کشتار جمعی حرکت خواهند کرد و برعکس. (Karp, 2000:108) برای مثال، اسرائیل با حفظ برنامه هسته‌ای خود سلاح‌های میان برد تولید کرده است. توانایی حمل سلاح کشتار جمعی بر رژیم عدم اشاعه تأثیر می‌گذارد و موجب تضعیف رژیم منع اشاعه هسته‌ای، میکروبی و شیمیایی می‌گردد. تضعیف رژیم عدم اشاعه ساختارها و محدودیت‌های بین‌المللی در مورد سلاح‌های کشتار جمعی را به خطر می‌اندازد. قصور در کنترل اشاعه موشک موجب فشار بیشتر بر رژیم سلاح‌های کشتار جمعی خواهد شد. این امر سبب می‌شود



که بسیاری از بازیگران منطقه‌ای این رژیم‌ها را نادیده بگیرند. در نتیجه دولت‌های دارای موشک در صورت نقص رژیم کنترل سلاح‌های کشتار جمعی به لحاظ امنیتی در شرایط بهتری قرار دارند. یکی از پیامدهای این تضعیف رژیم عدم اشاعه گسترش حملات پیش‌دستانه است. از این رو، راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ وجود برنامه موشکی و سلاحهای کشتار جمعی در کشورها را تهدیدی علیه امنیت ملی آمریکا می‌داند و خواستار حمله پیش‌دستانه آمریکا برای مقابله با این تهدید است. (NSS, 2002:4) در نتیجه، آمریکا در سال ۲۰۰۳ به بهانه وجود موشک‌های بالستیک در عراق و تلاش این کشور برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی این کشور را مورد حمله قرار داد.

درباره سلاح‌های متعارف که همه دولت‌ها کمابیش بدان مجهزند و استفاده از آن را در راستای اعمال حقوق دفاع مشروع و همچنین برقراری نظم و امنیت داخلی ضروری می‌شمارند، پذیرش ایده خلع سلاح به کندی صورت می‌گیرد و دولت‌ها در برابر آن، حداکثر مقاومت را نشان می‌دهند. به همین دلیل، به مرور که برخی انواع سلاح‌های متعارف در عمل غیرمتناسب با اهداف طراحی شده ظاهر می‌شوند، نظیر سلاح‌های غیرانسانی مشمول کنوانسیون ۱۹۸۰ یا مین‌های ضدنفر، مقدمات بسط فرایند خلع سلاح برای این گونه سلاح‌ها نیز مهیا می‌شود. کنوانسیون منع جامع مین‌های ضدنفر ۱۹۹۷ و کنوانسیون مهمات خوشه‌ای، نمونه‌های منحصر به فرد خلع سلاح متعارف اند که عمدتاً از رویکردهای خارج از مبانی اولیه خلع سلاح، بلکه از رهیافت‌های دیگری به نام حقوق بشردوستانه و اصول بشردوستانه برای تدوین آنها استفاده شده است. بنابراین با اینکه حقوق بشردوستانه به منع جامع تسلیحات به عنوان وسیله جنگی نمی‌پردازد و تنها کاربرد تسلیحات در طول جنگ را تحدید و تنظیم می‌کند، محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های ناشی از اصول بنیادین حقوق بشردوستانه، به دلیل اینکه کاربرد را منع می‌کند، بر تهدید به استفاده و حتی مراحل پیش از آن نیز مؤثر است. (شریفی طرازکوهی و گودرزی رئوف، ۱۳۹۶: ۱۶۷).

۲.۳. چالش‌های اقتصادی و تجاری

۲.۳.۱. رقابت‌های اقتصادی و تجاری میان قدرت‌ها

پیچیدگی و روابط متعدد و متداخل منازعات و همکاری‌ها از یک سو و سیاسی شدن مسائل

اقتصادی از سوی دیگر را می‌توان از بارزترین ویژگی‌های قرن جدید موسوم به قرن جهانی شدن دانست. اکنون که جهان تغییر کرده است روش تحلیل جهان نیز باید تغییر کند؛ در هم تنیدگی عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و امنیتی در جوامع بشری امروزی نمود اصلی این تغییر بوده است. از این منظر که دو حوزه اقتصاد و سیاست را در تعامل کامل با یکدیگر می‌داند، ثروت و قدرت هم‌نهشت با یکدیگر هستند و هیچ رویداد و تحول اقتصادی نیست که نتایج سیاسی در پی نداشته باشد؛ همچنین هیچ تصمیم سیاسی را نیز نمی‌توان نام برد که شامل تبعات اقتصادی نباشد. (پوراحمدی میبدی و پهلوانی، ۱۴۰۰: ۸).

توزیع قدرت در میان کشورها نیز بر مبنای توزیع توانمندی‌های اقتصادیشان صورت می‌پذیرد و این توانمندی‌ها معلول تغییر در ثروت شناخته می‌شوند؛ معلولی که تغییرات و جابه‌جایی‌های کالاهای فنی-سرمایه‌ای و تعهدات بیش از حد امنیتی در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی علت مستقل آن خواهند بود. بنابراین دولتها ناچارند تا به منظور کسب قدرت بیشتر به کاهش تعهدات امنیتی و افزایش همکاری‌های اقتصادی منفعت‌طلبانه روی آورند. در همین راستا کوهن و نای نیز در سال ۲۰۰۱ در مقاله خود تحت عنوان قدرت و استقلال بر اهمیت و ارتباط مسائل اقتصادی، رفاهی، فناوری و قدرت نظامی و سیاسی تاکید نمودند و این موارد را صرفاً عواملی در راستای تثبیت قدرت و منافع ملی دانستند چرا که امروزه مفهوم قدرت صرفاً به شکل فیزیکی / نظامی آن اطلاق نمی‌گردد بلکه در کنار آن قدرت تولیدی و مالی نیز قرار می‌گیرند که تاثیر چشمگیری بر نفوذ و جایگاه نسبی کنشگران در عرصه جهانی خواهد داشت (اسمیت و الانیس ۱۳۹۴: ۳۷).

رقابت‌های اقتصادی و تجاری میان قدرت‌های جهانی در حال افزایش است. نظم بین‌المللی لیبرال یک سیستم باز و مبتنی بر قوانین است که در آن دسترسی آسان به تجارت، امور مالی و فن‌آوری به عنوان سازوکارها و ویژگی‌های اساسی که هر قدرت در حال ظهور، از جمله چین نیاز مبرمی به آن دارد فراهم است. به عنوان مثال، ایالات متحده نگرانی‌های مختلفی در خصوص سیاست‌های اقتصادی چین دارد اما می‌توان آنها را به حاکمیت دولتی اقتصاد، هم در داخل چین و هم در رابطه با اقدامات این کشور در خارج تعبیر کرد. ایالات متحده اغلب نسبت به شرایط نابرابر



شرکت های آمریکایی در چین و حضور چشمگیر شرکت های چینی در اقصی نقاط جهان نگران است. سیاستگذاران و سیاست پردازان ایالات متحده به انواع راهبردهای اعمال شده توسط دولت چین اشاره دارند که به شرکت های این کشور نسبت به خارجی ها امتیازات ویژه ای می دهد. یارانه های کلان به شرکت های دولتی و خصوصی، موانع غیر تعرفه ای مختلف، عدم حمایت از مالکیت معنوی، انتقال اجباری فناوری، شفافیت ضعیف قانونی و نظارتی و جاسوسی اقتصادی از جمله مواردی است که با افزایش اندازه و اهمیت اقتصاد چین؛ با توجه به اینکه روابط تجاری کالاها مکمل و رقابتی تر شده است، حساسیت ایالات متحده را نسبت به این سیاست های پکن برانگیخته است. در مناطقی نظیر خاورمیانه نگرانی های ایالات متحده در مورد رفتار اقتصادی چین فراتر از رقابت در بازار است و به استفاده چین از اجبار اقتصادی برای اهداف سیاسی و همچنین استفاده چین از سازمانها و نهادها برای ایجاد وابستگی های دوجانبه که می تواند برای مقاصد سیاسی نیز مورد استفاده قرار گیرد، تعمیم می یابد. (شرفخانی و دیگران، ۱۴۰۱: ۷۸).

۲.۳.۲. چالش های نظام مالی و پولی بین المللی

امروزه جوامع دیگر مانند گذشته جدا از یکدیگر به سر نمی برند، بلکه در حالیکه در روابط تنگاتنگی با یکدیگر قرار دارند، در نردبان موقعیت بین المللی نیز با یکدیگر بالا و پایین می روند؛ این رابطه تنگاتنگ را مفهوم وابستگی متقابل بیان می کند. وابستگی ملتها به یکدیگر از طریق تجارت در راستای تامین منافع ملی باعث شده است تا دیگر سود یکی به معنای زیان دیگری نباشد و عملاً بازی با حاصل جمع جبری صفر بی معنا شود (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۴۸). بر این اساس، همکاری ها و منازعات مالی و تجاری میان دولتها عملاً مطابق و بر اساس منافع ملی صورت می پذیرد. همانگونه که تضاد میان منافع دولتها، نزاع آنان را سبب می گردد، همسویی منافع دولتها نیز موجبات همکاری میان آنها را فراهم می آورد، همکاری هایی که در ابعاد و زمینه های مختلف صورت می پذیرد، اما ساختار نوین جهانی و اهمیت یابی مضاعف اقتصاد این همکاری ها را بیشتر به حوزه تجارت و تولید سوق داده است.

امروزه، نظام مالی و پولی بین المللی با چالش های متعددی مواجه است. به عنوان مثال، رشد

تولید ناخالص داخلی در بیشتر کشورهای توسعه یافته حتی قبل از تبدیل نابسامانی‌های مالی به بحرانی کامل در سپتامبر ۲۰۰۸، متوقف شده بود. این کاهش رشد متعاقباً به رکودی تمام عیار تبدیل شد. با توجه به اینکه عملاً اقتصاد هیچ کشوری از این بحران در امان نماند، می‌توان گفت که بحران هم از نظر عمق و هم از نظر گستره بی سابقه بوده است. حتی اقتصاد کشورهایی چون چین و هند که انتظار می‌رفت در این سال رشد کنند، به طور قابل ملاحظه‌ای در مقایسه با سالهای قبل افول کردند. بحران مالی که ابتدا در بازار «وامهای رهنی پرخطر» و اعتبارات مسکن ایالات متحده آغاز شد به سرعت گسترش یافت و به کل نظام مالی ایالات متحده تقریباً و به طور هم‌زمان به بازارهای مالی سایر کشورهای توسعه یافته سرایت کرد. بازار هیچ کشوری، از بازارهای سهام و بازارهای املاک تعداد زیادی از اقتصاد کشورهای توسعه یافته و اقتصادهای در حال ظهور گرفته تا بازارهای پولی و بازارهای کالاهای اساسی اولیه، از این بحران در امان نماند. به دنبال فروپاشی نهادهای مهم مالی یا به ورطه فروپاشی کشیده شدن آنها، کمبود شدید اعتبارات فعالیت در بخشهای واقعی اقتصاد را تحت تأثیر قرار داد که این امر خود کاهش تقاضای بخش خصوصی را سرعت بخشید و به بزرگترین رکود پس از «بحران بزرگ» انجامید. بحران بیش از همه بر شرکت‌ها، درآمدها و اشتغال در خود بخش مالی تأثیر گذاشت، با این حال بخش‌های ساختمان، صنایع کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای مصرفی مداوم که تقاضا عمدتاً بستگی به اعتبارات دارد نیز تحت تأثیر قرار گرفتند. (موسوی زنونز و یزدانی، ۱۳۸۹: ۳۲-۳۱).

بر این اساس، نظم جهانی و تلاش برای تقویت آن موجب شده است تا دولتها در راستای دستیابی به سهمی بزرگتر نسبت به سایرین در بازارهای مالی، تجارت و سرمایه جهانی برآیند. اینکه یک کشور در چه بخشی از زنجیره تولید ارزش جهانی قرار داشته باشد و با چه میزان از پیچیدگی تولیدی و سطح فناورانه موجبات تولید یک قطعه یا کالا را فراهم آورد، جایگاه و اهمیت آن کشور را نسبت به سایرین مشخص می‌نماید. هرچه تولید در سطح بالاتری از فناوری قرار داشته باشد ارزش افزوده ناشی از تولید آن محصول نیز بیشتر بوده و در نتیجه ثروت آوری بیشتری را برای شرکت و در نتیجه دولت مزبور به ارمغان خواهد آورد. اما بایستی یادآور شد که



صرفاً حضور در روند تولید در زنجیره ارزش نیست که موجبات سودآوری را فراهم می آورد؛ چه بسا بازیگرانی حضور دارند که صرفاً با تکیه بر پتانسیل های ژئوپلیتیکی، ترانزیتی، تجاری و شبکه های بانکی سهم مهمی از سودآوری را از آن خود نموده و با به کارگیری مدل های مختلف توسعه سعی در ارتقای جایگاه خود در این زنجیره داشته اند. (پوراحمدی میبدی و پهلوانی، ۱۴۰۰: ۱۰)

انجام رضایت بخش وظایف در دنیای مالی و تجاری پرچالش و با شتاب در حال تغییر کنونی بسیار دشوار شده و سرعت تحول و تکامل نظام پولی و مالی بین الملل چنان بالاست که به رغم ظرفیت قابل توجه صندوق در همراهی با تحولات احساس میشود لازم است این نهاد معتبر بین المللی همکاری نزدیکتری با اعضای خود برقرار کند؛ در ارایه توصیه های مشورتی اتکای بیشتری بر روش های متقاعد کننده و مجاب کننده داشته باشد؛ در تامین نیازهای مالی رویه های سهل تری در پیش گیرد و جایگاه قانونی قوی تری در نظم دهی به روند امور مالی بین المللی اتخاذ کند. در مجموع جهانی سازی و تبعات آن مهمترین چالش کنونی پیش روی صندوق است. هم اکنون دو چالش مهم و دشوار عبارتند از چگونگی تعمیق بخشیدن به نظام مالی بین المللی به نحوی که کمتر در معرض بحران قرار گیرد و در صورت مواجهه با آن نیز سریعتر خود را از این شرایط خارج سازد و طراحی راه حل های جدید و کارآمد برای مبارزه با فقر در سطح جهان با توجه به عدم تقارن توزیع منافع و افزایش استانداردهای زندگی در میان کشورها خطر افزایش شکاف میان دنیای غنی و کشورهای به شدت کم درآمد نیز به تدریج رخ نموده است. (آقامیر کلایی، ۱۳۸۶: ۱۶۰-۱۶۱).

اگرچه فرآیند جهانی سازی فرصتها و منافع در قالب افزایش استانداردهای زندگی برای کلیه ساکنین کره زمین به ارمغان آورده لیکن با شتاب گرفتن سرعت نقل و انتقال سرمایه و جوه میان مرزها به عنوان دومین جنبه و ویژگی عمده این پدیده ریسک وقوع و سرایت بحران های مالی نیز افزایش قابل توجه و محسوسی یافته است. هر چند صندوق برنامه های خاصی در قالب تسهیلات مالی برای کاهش آثار بحران پس از وقوع کامل آن در دست دارد لیکن اولویت آن است که بر

اساس مجموعه علایم هشدار دهنده ای بتوان در فرصت زمانی بقدر کافی طولانی جهت اعمال واکنش بازدارنده بحران جدید را پیش بینی نمود تنها در این صورت است که احتمال پدیده اثر سرایتی به حداقل تقلیل می‌یابد.

۲.۴. چالش‌های زیست محیطی و تغییرات اقلیمی

حوزه مسائل نظامی مهم ترین حوزه‌های بود که در مباحث مربوط به امنیت و امنیت ملی در دوران جنگ سرد مطرح می‌گردید و سایر حوزه‌ها در اغلب موارد تحت تأثیر این حوزه قرار داشته و چندان دارای محوریت نبودند. اما تحولات سیاسی و استراتژیک پس از پایان جنگ سرد باعث تغییر شدید محیط امنیتی جهان شده است و تهدیدهای سنتی، به خصوص تهدیدهای مربوط به رقابت ابرقدرتها کاهش یافته و کم و بیش برطرف شده است. در نتیجه مباحث مربوط به امنیت و امنیت ملی به سایر حوزه‌ها نیز تسری یافته است. به عبارت دیگر، امنیت مفهومی است که با تمام ارکان و ابعاد حیات جوامع بشری در ارتباط بوده و با هریک از این حوزه‌ها رابطه تأثیرگذار و تأثیرپذیری دارند. درواقع امروزه ما شاهد تحول مفهومی در امنیت هستیم (لطفی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۲۶-۱۲۵).

در این راستا، اولین و مهمترین دلیل برای طرح موضوع تغییرات آب و هوایی به‌عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تحولاتی است که در سالهای اخیر در مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی به وجود آمده است. دولتها تا پایان جنگ سرد، عموماً مفهوم مضیقی از صلح و امنیت بین‌المللی را مدنظر داشتند که به مخاصمه بین دولت‌ها اختصاص پیدا می‌کرد. اما شورای امنیت در سال ۱۹۹۲ امکان تلقی تهدیدهای غیرنظامی به‌عنوان تهدیدی علیه امنیت بین‌المللی را نیز به رسمیت شناخت. در سال ۱۹۹۴ برنامه توسعه ملل متحد در مذاکرات خود به جای بحث امنیت بین‌المللی به امنیت بشری پرداخت و بدین ترتیب به جای تمرکز روی امنیت دولت‌ها، توجه خود را به امنیت و رفاه انسانها معطوف داشت. در طول سال‌های دهه نود، مفهوم امنیت زیست محیطی نیز در کنار مفهوم امنیت انسانی شکل گرفته و بسیاری از نویسندگان به تبیین رابطه میان فرسایش محیط‌زیست و وقوع مخاصمات خشونت‌بار پرداختند. (امیری و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۵۷-۱۵۶).



افزایش دمای هوا، بالا آمدن سطح آبها و نوسانات بارندگی، مهم ترین پیامدهای تغییرات آب و هوایی می باشند که ادامه حیات بشر را با چالش ها و گاه با فرصت های تازه ای مواجه ساخته اند. امروزه کمبود ذخایر آب شیرین و منابع غذایی، شیوع بیماری های فراگیر و مهاجرت از جمله چالش هایی هستند که به ویژه مناطق حاره ای و کشورهای در حال توسعه واقع در اطراف خط استوا را درگیر ساخته اند. در مقابل، پیش بینی می شود که در دهه های آتی، ذوب یخچالهای عظیم و یخبندان های دائمی و نیز کاهش سرمای شدید در مناطق قطبی، به ویژه قطب شمال، فرصت های تازه و شرایط مساعدی را برای زندگی و سکونت در این مناطق، استخراج ذخایر ارزشمند کانی، فسیلی و غذایی و نیز دستیابی به راههای ارتباطی تازه فراهم آورند. بدیهی است این چالش ها و نیز فرصت ها، هر یک به نوعی خواهند توانست زمینه را برای تشدید دشمنی ها و تضادهای دیرین هموار سازند و یا حتی موجب بروز تنش ها و درگیری های تازه ای، با شدت و درجات متفاوت میان کشورهای مختلف جهان گردند و تحولات منطقه ای جدیدی را رقم بزنند و بدین سان امنیت بین الملل را با چالش هایی جدی مواجه سازند (اخوان کاظمی و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۶-۲۵).

هم اکنون معاهده آب و هوایی پاریس در راستای تهدیدات آب و هوایی جهانی منعقد گردید تا از گسترش گازهای گلخانه ای که حیات در کره زمین را تهدید می کند ممانعت شده و کشورها سهم خود را از این مسئله (تولید گازهای گلخانه ای) بپردازند. ممکن است پیامدهای متفاوت تغییرات آب و هوایی در حوزه های مختلف، بستر وقوع درگیری و مخاصمه را در سطح داخلی و بین المللی فراهم آورد. این پیامدها تأثیرات متفاوتی روی هر دولت خواهد داشت. شاید برخی دولت ها برای مواجهه با نیازهای داخلی، نیازمند مساعدتهای بهداشت عمومی بوده و برخی دیگر به دلیل تغییرات غیرمنتظره در رژیم تجارت جهانی، شاهد محدودیت هایی در صادرات خود باشند. ممکن است برخی دولت ها در برابر همسایه قدرتمند خود که خواهان منابع آنها است آسیب پذیر شوند. به همین ترتیب و در طول مدتی طولانی، تأثیرات منطقه ای بسیار متفاوت تغییرات آب و هوایی می تواند روی توزیع جهانی قدرت تأثیر بگذارد و پیامدهای غیرمنتظره ای در انتظار امنیت بین المللی باشد.

۲.۴.۱. تهدیدات ناشی از تغییرات آب و هوایی

در بسیاری از نقاط جهان تغییرات آب و هوایی در سال‌های اخیر به نحوی موجب تغییر اقلیم مناطق گشته است که زندگی متداول و طبیعی مردمان آن نواحی را یا به خطر انداخته است یا در آینده نزدیک با مخاطرات جدی مواجه خواهد کرد. قطع به یقین تغییر اقلیم ناشی از رفتار انسانی با طبیعت است، گرچه انسان امروز برای پیشبرد زندگی لاجرم از این رفتار است لیکن در بسیاری از موارد با ایجاد تغییرات در تکنولوژیهای مورد استفاده اش خواهد توانست روند تغییر اقلیم را متوقف یا کند نماید (مرادی و دیگران، ۱۴۰۱: ۶۶۶).

تغییرات آب و هوایی نگرانی و دغدغه مشترک بشریت است و تأکید بر همکاری جهانی در کنترل گازهای گلخانه‌ای با توجه به اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت کشورها و همچنین شناسایی مسئولیت اولیه کشورهای توسعه یافته برای انتشار و مبارزه با گازهای گلخانه‌ای موردنظر است. آثار تغییرات آب و هوایی به مقوله‌های زیست محیطی محدود نمانده و ارتباط این تغییرات با صلح و امنیت بین المللی در نتیجه امنیت انسانی را مطرح نموده است که نیاز به دخالت نظام حقوق بین الملل برای رویارویی با این پدیده را آشکار می‌سازد. به دنبال استفاده از انرژی فسیلی و افزایش سریع جمعیت، ابعاد شدیدتر و گسترده تری یافته و علاوه بر آنکه محیط زیست سالم را در معرض خطر نابودی قرار می‌دهد، امنیت بشری را نیز با خطر روبرو می‌کند. (علیخانی، ۱۳۹۹: ۵۵).

یکی از علل بسیار مهم در تغییرات آب و هوایی، تجمع گازهای گلخانه‌ای در جو زمین است. عقب نشینی یخچال‌های قله اورست و اینکه دیگر اقیانوس‌های یخی قطب شمال و جنوب نمی‌توانند مونوکسید کربن را جذب کنند، نشان می‌دهد که ما در آستانه فاجعه تغییرات آب و هوایی هستیم و اگر وضعیت اقلیم امروز و اعمال بشر برای تشدید این تغییرات همچنان ادامه پیدا کند پیش‌بینی شده کره زمین در معرض تشدید خشکسالی، موج گرما، سیلاب‌ها، ذوب صفحات یخی و بالا آمدن سطح آب دریاها و به زیر آب رفتن بسیاری از خشکی‌ها خواهد بود، که بیشترین آسیب را به فقیرترین کشورهای جهان که از کمترین امکانات برای مقابله با تأثیرات چنین تغییراتی برخوردارند، خواهد رساند و سبب بروز بحران، در نهایت منجر به درگیری‌های مسلحانه خواهد



شد. افزایش گرمای زمین و فرسایش خاک سبب نقل مکان افراد از این مناطق شده و آنان را تبدیل به آوارگان زیست محیطی می‌نماید. جابجایی اجباری زیست محیطی در پی تغییرات آب و هوایی، امنیت انسانی را متأثر می‌سازد؛ از این رو تغییرات آب و هوایی مسئله، نگرانی و دغدغه مشترک بشریت می‌باشد که نیاز به مطالعات و پژوهش‌های بیشتر در مورد علل و پیامدهای تغییرات آب و هوایی و شناسایی آثار فعالیت‌های بشری بر نظام اقلیمی را طلب می‌نماید. بنابراین مسئله تغییرات آب و هوایی در نتیجه گرم شدن زمین و پیامدهای آن تنها مسئله‌ای مرتبط با محیط زیست، نمی‌باشد بلکه مسایل مربوط به صلح و امنیت بشری و ضرورت اجتناب از بحران به دلیل تغییر آب و هوا مطرح است و این امری نیست که در مناسبات متقابل مورد بررسی قرار گیرد؛ زیرا به تمام جامعه جهانی و مرتبط با صلح و امنیت بشری است که نیاز به دخالت نظام حقوق بین‌الملل برای رویارویی با این پدیده را آشکار می‌سازد و می‌تواند تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی مبتنی بر ماده ۳۹ منشور ملل متحد به شمار آید. از این رو شورای امنیت می‌تواند تصمیماتی را اتخاذ نماید که طبق ماده ۲۵ منشور برای دولت‌های عضو الزام‌آور باشد. از طرفی از پایان جنگ سرد تا کنون تلاش‌های زیادی برای درک مجدد مفهوم صلح و امنیت انجام شده است و یکی از مهمترین آنها مفهوم امنیت انسانی بوده است که به طرق گوناگونی مورد استفاده قرار گرفته است. اما یک سری ویژگی‌های مشترک در این استفاده‌های گوناگون وجود دارند؛ بدین معنی که در مرکز و هسته این مفهوم، انتقال از امنیت دولت به امنیت افراد به عنوان دغدغه اصلی قرار دارد.

به همان نسبت که تغییر آب و هوا ظرفیت‌های زیستی کره زمین را کاهش می‌دهد، احتمال جنگ بر سر آب، انرژی و غذا افزایش پیدا می‌کند. این معضلات کشورها را وادار می‌سازند که امنیت را امری یک‌جانبه ندانند و بلکه آن را شامل منافع امنیتی خود و منافع امنیتی کشورهای دیگر تلقی کنند. اثرات گرمایش زمینی شکل‌نوینی از جنگی علیه همه کشورهای غنی و فقیر است که بهای آن سنگین‌تر و خسارات انسانی و اقتصادی آن بیشتر خواهد بود. یافته‌ها نشان می‌دهد تا سال ۲۰۵۰ حتی اگر انتشار گازهای گلخانه‌ای نسبت به دهه ۱۹۹۰ به نصف تقلیل یابد، مع‌ذک‌لک دمای کره زمین بیشتر از دو درجه سانتی‌گراد افزایش خواهد یافت که به سناریوهای

امنیتی بی‌سابقه ای منجر خواهد شد. از این روست که تغییرات جوی عامل تقویت‌کننده بحرانها و بی‌ثباتی‌های موجود در عرصه بین‌المللی خواهند بود. (اخوان کاظمی و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۶).

نکته مهم این است که فشار حاصل از تغییرات جوی بیشتر متوجه دولت‌ها و مناطقی است که زمینه‌ای مناسب برای نزاع و آسیب‌پذیری دارند. شورای اروپا در گزارشی بر این نکته تأکید گذاشته که شناخت این خطرات صرفاً به دلایل انسان دوستانه نیست، بلکه تغییرات آب و هوایی خطرات سیاسی و امنیتی بزرگی به دنبال خواهند داشت که مستقیماً بر منافع اروپائیان اثر منفی خواهد داشت.

۲.۴.۲. همکاری‌ها و چالش‌های منطقه ای و جهانی

در برخورد با مسائل زیست‌محیطی دو شیوهی تعامل را می‌توان انتظار داشت. اولی پرداختن به علت‌ها و جلوگیری از وقوع بحران‌های زیست‌محیطی است و دومی بررسی معلول‌ها است که عموماً ورای مسائل زیست‌محیطی است و موضوعات وارد بخش‌های دیگر می‌شوند مانند مهاجرت و جنگ. با این حال گوهر اعمال نفوذ به نفع محیط‌زیست برخورد با علت‌هاست و کار اصلی آن تلاش برای تغییر جامعه با در پیش گرفتن اقداماتی ویژه، پیش از دگرگونی آن توسط طبیعت است. با این وجود تفاوت ماهوی که بحران‌های زیست‌محیطی با سایر بحران‌های شناخته شده دارند باعث می‌شود مقابله با این بحران‌ها در سطح عادی سیاست‌گذاری مطالعه شوند (بوزان و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۳۸-۱۳۹).

پیامدهای متفاوت تغییرات جوی در حوزه‌های مختلف، بستر وقوع درگیری و مخاصمه را در سطح داخلی و بین‌المللی فراهم آورد. این پیامدها تأثیرات متفاوتی روی هر دولت خواهد داشت. شاید برخی دولت‌ها برای مواجهه با نیازهای داخلی، نیازمند مساعدت‌های بهداشت عمومی بوده و برخی دیگر به دلیل تغییرات غیرمنتظره در رژیم تجارت جهانی، شاهد محدودیت‌هایی در صادرات خود باشند. ممکن است برخی دولت‌ها در برابر همسایه قدرتمند خود که خواهان منابع آنهاست آسیب‌پذیر شوند. به همین ترتیب و در طول مدتی طولانی، تأثیرات منطق‌های بسیار متفاوت تغییرات جوی می‌تواند روی توزیع جهانی قدرت تأثیر بگذارد و پیامدهای غیرمنتظره ای در انتظار امنیت بین‌المللی باشد. (علیخانی، ۱۳۹۹: ۴۸).



در سطح بین‌المللی برای جلب همکاری دولت‌ها پیرامون یک مسئله خاص باید به این نرخ توجه ویژه‌ای نمود. اگر نرخ همکاری تقاضا شده پیرامون یک مسئله، از نرخ همکاری عرضه شده در سطح بین‌المللی بیشتر باشد، همکاری شکل نخواهد گرفت یا در صورت شکل‌گیری نیز توان تحقق اهداف از پیش تعیین شده را نخواهد داشت. کنترل و مدیریت مشکلات زیست‌محیطی مانند گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی و آب و هوایی نیازمند جلب همکاری واحدهایی است که از اثرات سوء کوتاهمدت یا بلندمدت آن متأثر خواهند شد. نیاز به همکاری جهانی برای مدیریت بحرانهای زیست‌محیطی بنیان شکل‌گیری معاهدات بین‌المللی است. با این حال میزان مشارکتی که این معاهدات غالباً از دولت‌ها انتظار دارند بیشتر از مشارکتی است که ساختار تعیین نموده است. توجه به این محدودیت‌های ساختاری و نظم‌های منطقه‌ای شکل گرفته در بطن این ساختار و کیفیت آنارشی حاکم بر آن، رکن اصلی ایجاد ظرفیت‌های ساختاری برای رسیدن به اهداف مندرج در معاهدات مربوط به تغییرات اقلیمی و آب و هوایی است. دولت‌های پیش‌تاز و نیز بازوهای زیست‌محیطی سازمان ملل مانند یونپ نقش اساسی در ایجاد ظرفیت‌سازی دارند. این واحدها در تعریف دامنه‌ی وسیع‌تری از همکاری پیرامون تغییرات اقلیمی و آب و هوایی نقش اساسی دارند؛ بنابراین دسته‌بندی دولت‌ها و توجه به ظرفیتی که آنها در ساختار بین‌المللی برای همکاری و ادراک تعهدات اقلیمی دارند از ارکان اصلی نتیجه‌بخش بودن مدیریت تغییرات اقلیمی در عرصه‌ی بین‌المللی است. (کوهکن و نیاسی، ۱۴۰۱: ۱۰۷).

از سوی دیگر، حیطه وسیعی برای دادگاه‌های حقوق بشر و هیئت‌های غیر قضایی مرتبط با حقوق بشر جهت پرداختن به موضوع تغییرات آب و هوا به عنوان یک تهدید فوری برای حقوق بشر وجود دارد، بنابراین چنین هیئت‌های می‌توانند سیاست‌های دولت را برای انجام اموری به کار بگیرند که به صورت مبهم یا نامشخص بودند. معدنکاری، سوخت فسیلی، قطع درختان جنگل، اختلال در انباشتگاه‌های کربن و تحلیل اقیانوس‌ها فعالیت‌هایی هستند که در رابطه با اصول حقوق بشر می‌توانند متوقف گردند. گروه‌های مرتبط با حقوق بشر می‌توانند، و باید این نقش واکنش دهنده را به طور رو به رشدی در سطح محلی به منظور دفع حجم بالای فعالیت‌های ناقض حقوق بشر و تشدید کننده آثار تغییرات آب و هوا ایفا کنند (مرادی و دیگران، ۱۴۰۱: ۶۶۶).

۳. چشم انداز آینده و راهکارها

۳.۱. امکان ایجاد نظم جهانی جدید

نظام جهانی در دو دهه گذشته تحولات شگفت انگیزی را پشت سر نهاده و تغییراتی چشمگیر در جایگاه و نقش قدرت‌های اقتصادی و ظهور قدرت‌های جدید اقتصادی تأثیراتی شگرف بر نظام بین‌الملل نهاده است. در این وضعیت تولید ثروت و موفقیت‌های اقتصادی و تجاری در انحصار کشورهای توسعه یافته سرمایه داری قرار ندارد. به موازات اینکه کشورهای چون چین، هند، کره جنوبی، برزیل، مکزیک، آفریقای جنوبی، ترکیه و... در حال تبدیل شدن به بازیگران بزرگ اقتصادی هستند، قدرت‌های سابق اقتصادی و سیاسی جهان دستخوش بی‌ثباتی‌اند. با خیزش اقتصادی چین به عنوان یک قدرت نوظهور در نظام بین‌الملل دیگر آمریکا در افکار عمومی دنیا به عنوان ابرقدرت مسلم اقتصادی و سیاسی به اذهان متبادر نشده، یک قدرت هژمون محسوب نمی‌شود. مطالعه راهبردهای نوین چین در عرصه اقتصادی و تجاری برنامه‌های هدفمند آن را برای تبدیل شدن به قدرت اقتصادی شماره یک در جهان نمایان می‌سازد. عضویت در گروه اقتصادی جی ۲۰، تأسیس و عضویت در کشورهای گروه شانگهای، عضویت در بریکس و ایجاد بانک آسیایی سرمایه گذاری در توسعه زیرساخت‌ها حرکت پرشتاب آن را در این رقابت پیچیده و دشوار نشان می‌دهد که روزه‌روز ابعاد جدیدتری پیدا می‌کند. (عبداللهی، ۱۳۹۷: ۱۷-۱۶).

مسئله دوگانگی در ساختار نظام بین‌الملل و چالش ساختارهای معطوف به حفظ قدرت در محدوده حاکمیت ملی با ساختارهای متمایل به حکمرانی جهانی و فراملی یک واقعیت همیشگی در تاریخ سیاسی جوامع است و عبور از آن هرگز به معنای برطرف کردن آن نیست، بلکه مدیریت نمودن دوگانگی ساختاری و تلاش برای تجمع گرایش‌های درون‌گرا و برون‌گرا در عرصه سیاست شاید معقول‌تر و عملی‌تر باشد. با وجود این، اشاره به این راه حل تا حد گرفتار شدن در آرمان‌گرایی افراط برانگیز تجویز نمی‌شود. فرا یک‌جانبه‌گرایی، انحصارزدایی از قدرت و ظهور قدرت‌های جدید در این چهارچوب قابل تجزیه و تحلیل است (عبداللهی، ۱۳۹۷: ۱۹۴-۱۹۳).



۳.۲. ضرورت همکاری و چندجانبه گرایی

به دلیل وجود منازعات متعدد میان قدرت های بزرگ مدعی رهبری نظام جهانی، از جمله آمریکا و چین، نظم نوین کنونی فاقد نهادهای لازم و کارآمد برای رفع موانع موجود بر سر راه ساختارهای نظام حکومتی جهانی و عنصر مشروعیت است و می توان گفت این مسئله ریشه در جاه طلبی رو به افزایش قدرت های بزرگ، تضعیف چشمگیر ایالات متحده آمریکا از رهبری بلامنازع نظام بین الملل، تکوین و ظهور قدرت های جدید اقتصادی، سیاسی و نظامی و عبور از نظام تک قطبی و کمرنگ شدن ایدئولوژی و تحولات ناشی از پدیده جهانی شدن دارد.

یکی از نشانه های اصلی ضرورت همکاری را می توان تصاعد بحران های منطقه ای دانست. قدرت های بزرگ در شرایطی از اهمیت و کارآمدی راهبردی برخوردارند که از قابلیت لازم برای اثرگذاری در محیط پیرامونی بهره مند شوند. به عبارت دیگر، معادله قدرت بدون کنترل فضای بحرانی و نیروهای آشوب ساز امکان پذیر نمی باشد. نظریه پردازانی همانند «تامن» بر این اعتقادند که بحران و قدرت زمینه شکل گیری معادله جدید کنش بازیگران در سیاست بین الملل را به وجود می آورد (امرسون و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۸).

از آنجایی که نشانه هایی از بحران اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی و امنیتی در حوزه های مختلف جهان وجود دارد، بنابراین طبیعی به نظر می رسد که مدیریت بحران به سادگی انجام نپذیرد. آنچه در قالب جابه جایی قدرت و امنیت مطرح می شود، معطوف به شرایطی است که بازیگران بتوانند بحران های منطقه ای را کنترل کنند. «تامن» بر این اعتقاد است که ایالات متحده منابع و تلاش های خود را در سال های بعد از جنگ سرد متوجه غرب آسیا ساخته در حالی که بر روند ثبات سازی و موازنه قدرت از همکاری با سایر بازیگران کوتاهی کرده است. قدرت های بزرگ مسئولیت ایجاد ثبات در نظام جهانی را دارند. همکاری با سایر قدرت های بزرگ می تواند زمینه های کنترل محیط بحرانی در پیرامون را به وجود آورد. ادامه بحران غرب آسیا انعکاس رقابت قدرت های بزرگ است. در این فرآیند، بازیگران منطقه ای جدیدی همانند ایران در حال ظهور و نقش یابی می باشند (متقی، ۱۴۰۲: ۵۵).

۴. نتیجه گیری

نظام جهانی چند قطبی پس از پایان جنگ سرد با چالش‌های متعددی مواجه است که حل آنها نیازمند همکاری و مشارکت جهانی است. رقابت قدرت‌های بزرگ، تنش‌های ژئوپلیتیکی، مسائل امنیتی فراملی، چالش‌های اقتصادی و تجاری، و همچنین تهدیدات زیست محیطی از جمله این چالش‌ها هستند. برای مدیریت این چالش‌ها و ایجاد نظم جهانی پایدار، ضرورت دارد که قدرت‌های بزرگ از رویکرد رقابت و تقابل فراتر رفته و به سمت همکاری و مشارکت بین‌المللی حرکت کنند. تقویت نهادهای چندجانبه، ایجاد همگرایی‌های منطقه‌ای، و تعامل سازنده میان قدرت‌های بزرگ می‌تواند در این مسیر راهگشا باشد. در غیر این صورت، ادامه این چالش‌ها ممکن است به تشدید تنش‌ها و ناآرامی‌های بین‌المللی منجر شود. بنابراین، ضرورت همکاری و چندجانبه‌گرایی برای مواجهه با چالش‌های نظام جهانی چند قطبی امری حیاتی به نظر می‌رسد.

منابع و مآخذ

- آقامیرکلایی، لیلا. ۱۳۸۶. وظایف، کارکردها و چالش‌های پیش روی صندوق بین‌المللی پول و چگونگی روابط جمهوری اسلامی ایران با آن. فصلنامه روند.
- ابراهیمی، شهروز. ۱۳۷۹. از امنیت ملی تا امنیت جهانی. مجله سیاست دفاعی. شماره ۳۱.
- اخوان کاظمی، مسعود و دیگران. ۱۳۹۸. مطالعه واکاوی تأثیر تغییرات آب و هوایی بر امنیت بین‌المللی. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره ۶.
- اسمیت، روی و کریستوفر دلاینس. ۱۳۹۴. اقتصاد سیاسی بین‌الملل در قرن بیست و یکم. تهران: نشر مخاطب.
- امرسون، نیو و دیگران (۱۳۸۱) موازنه‌ی قدرت: ثبات در نظام‌های بین‌المللی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- امیری، بیژن و دیگران. ۱۴۰۰. تهدیدات اساسی در صلح و امنیت بین‌الملل. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌الملل. سال دوازدهم، شماره ۴۷.
- بالوین، داوید. ۱۳۸۶. بررسی‌های امنیت و پایان جنگ سرد. اطلاعات سیاسی و اقتصادی ۷ و ۸.



- برترتن، شارلوت. ۱۳۹۰. در جستجوی پارادایم جهانی امنیت پس از جنگ سرد. ترجمه مهدی رحمانی.
- بوزان، بری و دیگران. ۱۳۹۴. چهارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، مترجم: علیرضا طیب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورآخوندی، نادر و محمد عباسی. ۱۳۹۶. تحول رویکردهای کنترل تسلیحات و مسئله اشاعه موشک بالستیک. فصلنامه سیاست خارجی. سال سی و یکم، شماره ۴.
- پوراحمدی، حسین و نعمت پهلوانی. ۱۴۰۰. رقابت های اقتصادی چین و ژاپن، فرصت های اقتصادی پیش روی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه سیاست خارجی. سال ۳۵، شماره ۱.
- حسوند، مظفر و مهدی اسفندیاری. ۱۳۹۷. نظم نوین جهانی و تحول در منطقه گرایی جدید. فصلنامه روابط خارجی، سال دهم، شماره چهارم.
- دهشیری و بهرامی، ۱۳۹۹. نظام بین الملل در اندیشه رهبران انقلاب اسلامی. تهران: نشر معارف.
- سلیمانپور، هادی و عباداله مولایی. ۱۳۹۲. قدرت های نوظهور در دوران گذار نظام بین الملل. فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول.
- شرفخانی، مجید و دیگران. ۱۴۰۱. راهبرد اقتصادی چین در رقابت هژمونیک با آمریکا در خاورمیانه. فصلنامه علمی پژوهش های راهبردی سیاست. دوره ۱۱، شماره ۴۰.
- شریفی طراز کوهی، حسین و هادی گودرزی رئوف. ۱۳۹۶. واکاوی حق دولت ها در تولید و توسعه تسلیحات نظامی از منظر حقوق بین الملل. فصلنامه آفاق امنیت، سال دهم، شماره سی و ششم.
- عبدالهی، محسن. ۱۳۹۷. چالش های اساسی در گذار از نظم نوین جهانی: فرا یکجانبه گرایی و ظهور چین در نقش قدرت جدید. فصلنامه روابط خارجی، سال دهم، شماره سی و نهم.
- علیخانی، حمید. ۱۳۹۹. صلح و امنیت بین الملل و تغییرات اقلیمی. فصلنامه الکترونیکی پژوهش های حقوقی قانون یار. دوره سوم، شماره ۱۱.

- فرزین نیا، زیبا. ۱۳۸۹. جابجایی قدرت جهانی؛ مشخصه‌ها و سناریوها. فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و چهارم، شماره ۲.
- کالجی، شهرام. ۱۳۸۸. کنترل تسلیحات: از رویا تا واقعیت. فصلنامه گزارش. شماره ۲۱۰.
- کریمی، غلامرضا. ۱۳۸۹. ارزش‌ها و تهدیدات در گذار از امنیت بین‌المللی به امنیت جهانی. فصلنامه سیاست. دوره ۴۰، شماره ۴.
- کوهکن، علیرضا و امید نیاسی. ۱۴۰۱. مدیریت تغییرات اقلیمی و آب و هوایی: نتیجه بخشی تلاش‌های بین‌المللی. دانش تفسیر سیاسی. سال چهارم، شماره ۱۲.
- لطفیان، سعیده و مهدی فقیه. ۱۴۰۰. رقابت قدرت‌های بزرگ و تداوم دشمنی در روابط ایران و آمریکا. فصلنامه سیاست. دوره ۵۱، شماره ۳.
- مافی مقدم، حسین. ۱۳۹۶. جهان چند قطبی و زایش بحران‌ها. روزنامه شرق. شماره ۲۹۶۸.
- متقی، ابراهیم. ۱۴۰۲. گذار به نظم جدید جهانی؛ نشانه‌ها و فرآیندهای کنش راهبردی. گذار به نظم جدید جهانی؛ نشانه‌ها و فرآیندهای کنش راهبردی. فصلنامه مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی. دوره ۱، شماره ۱.
- محمدی، منوچهر. ۱۳۸۶. آینده نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: وزارت امور خارجه.
- مرادی، زهرا و دیگران. ۱۴۰۱. تغییرات آب و هوایی، چالش‌ها و فرصت‌های انتقال تکنولوژی. سال دوازدهم، شماره ۴.
- مطهرنیا، مهدی. ۱۳۹۶. آینده نظام بین‌الملل تک چندقطبی و یا چند قطبی. قابل دسترس در peace-ipsc.org
- مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۸. تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.
- موسوی زنوز، موسی و حمیده یزدانی. ۱۳۸۹. بحران مالی جهانی؛ راهکارها و سیاست‌های پیشنهادی (تحلیلی از آنکتاد). فصلنامه بررسی‌های بازرگانی. شماره ۴۴.
- Kovac. Igor. 2012. the power structure of the post cold war international system.



The Challenges of the Multipolar World System in the Post-Westphalian Era

Yousef Yaqoubi Manfared
Rahman Najafi Sayar

Abstract

With the collapse of the Soviet Union, the ground was prepared for the formation of a new structure that we are witnessing today. The most important component of the current system is the unequal distribution of power. This article attempts to explain the challenges of the multipolar world system in the post-Westphalian era. Accordingly, the central question of the article is: What challenges has the multipolar world system faced in the post-Westphalian era? It is hypothesized that the multipolar world system in the post-Westphalian era has faced challenges in various security, economic, and environmental dimensions. The research findings show that the structure of the current international system is the result of the collapse of the Soviet Union and the bipolar order. The most important feature of this system is the unequal distribution of power. This structure, which is referred to as the unipolar order, has increased competition between the main actors of the international system to fill the power gap. According to some people, these conflicts can pave the way for the transition from a unipolar international system to a multipolar system. However, this multipolar system faces challenges in security, economic, and environmental dimensions. The research method is descriptive-analytical and based on library studies.

Keywords: Multipolar world system, unipolar world system, post-Westphalian era, international system